



چگونه موجبات شادی را به شادی تبدیل کنیم

مصطفی ملکیان در نشست «فلسفه و اخلاق نیکوکاری» به چهار کاری که خیریه‌ها باید انجام دهند اشاره کرد و گفت:

مصطفی ملکیان در نشست «فلسفه و اخلاق نیکوکاری» به چهار کاری که خیریه‌ها باید انجام دهند اشاره کرد و گفت: ما فقط می‌توانیم موجبات شادی و کاهش درد و رنج دیگران را فراهم کنیم ولی اینکه آنها به شادی و لذت برسند به درون خود آنها بازمی‌گردد.

به گزارش ایکن، پنجمین نشست فلسفه و اخلاق نیکوکاری با سخنرانی مصطفی ملکیان، استاد فلسفه اخلاق صبح امروز ۲۵ خردادماه در آکادمی آگاپه برگزار شد که خلاصه آن را می‌خوانید؛

یک شعبه از اخلاقی زیستن، شرکت در امور خیریه است. به عبارت دیگر، شرکت در نیکوکاری‌ها یکی از شاخه‌های اخلاقی زیستن است. البته اخلاقی زیستن منحصر در کمک کردن به خیریه‌ها نیست ولی یکی از شعب اخلاقی زیستن است. اگر بناست یکی از شعب اخلاقی زیستن این باشد که به خیریه‌ها کمک کنیم این انجمن‌های خیریه باید به چه کارهایی بپردازند؟ تعارض خوشایند و مصلحت

اولین نکته‌ای که مهم است این است انجمن‌ها به نیازهای مردم بپردازند، نه به خواسته‌های مردم. این مهمترین نکته در انجمن‌های خیریه است که به نیازهای مردم بپردازند، نه خواسته‌ها. اساسا اگر شما به راستی عاشق کسی باشید تا وقتی نیازهای معشوق با خواسته‌های او با هم منطبق هستند، هم نیاز او و هم خواسته او را برآورده می‌کنید. اگر این دو با هم تعارض پیدا کردند یعنی چیزی که نیاز دارد نمی‌خواهد و چیزی را می‌خواهد که به آن نیاز ندارد، کدام را بر کدام ترجیح می‌دهید؟ نیاز را فدای خواسته می‌کنید یا خواسته را فدای نیاز می‌کنید؟ از این بحث با تعبیر خوشایند و مصلحت نیز یاد می‌کنند.

وقتی شما نسبت به پسر خود عاشق هستید، اگر نیازش با خواسته‌اش تعارض پیدا کند، نیازش را بر خواسته‌اش ترجیح می‌دهی ولی اگر کسی بخواهد از پسر شما سوء استفاده کند خواسته‌های او را برطرف می‌کند. هر کس خواسته‌ها را بر نیاز ترجیح داد نسبت به من قصد سوء استفاده دارد و این یک قاعده کلی است. برعکس کسی که نیاز را بر خواسته ترجیح می‌دهد عاشق و خیرخواه واقعی است. وقتی شما خواسته معشوق را برآورده می‌کنید، این عمل شما را محبوب می‌کند ولی وقتی شما نیاز او را برطرف می‌کنید محبوب نمی‌شوید.

چیزی که اگر برآورده نشد زندگی نابود می‌شود نیاز است، نه خواسته؛ چه نیازهای جسمانی، چه نیازهای روانی و ... اگر این نیازها برآورده نشوند زندگی ما پژمرده می‌شود و کم‌کم از محتوا تهی می‌شود. آبادی زندگی انسان با برآورده شدن نیازها حاصل می‌آید. خواسته‌ها زندگی را آباد نمی‌کنند بلکه وضعیت زندگی را بدتر می‌کنند. خوب است به بلوغی برسیم که خواسته‌ها و نیازهایمان با هم انطباق داشته باشد. پس نکته اول این شد که به خواسته‌ها توجه نکنید، به نیازها توجه کنید.

کار دوم این است که انجمن‌های خیریه ضرورت‌های فیزیولوژیک یا بیولوژیک را بر دیگر ضرورت‌ها مقدم بدانند. منظورم آن چیزهایی است که به خوراک و پوشاک و مسکن و ارضای غریزه جنسی مربوط می‌شود. اینها نیازهایی است که کمیت عمر ما در گرو برآوردن آنهاست. این نیازها مقدمند و تا جایی که در وسیع علوم و فنون بشر است می‌توانند استمرار عمر انسان را بیشتر کنند. تا زمانی که ضروریات زندگی تامین نشده نباید به دیگر نیازها بپردازیم. فرض کنید یک متخصص علوم تغذیه می‌گوید با توجه به سن و وزن و قد شما این مقدار کالری و پروتئین و ویتامین و ... نیاز دارید، یعنی اگر کمتر از این میزان به شما برسد استمرار مادی زندگیتان به خطر می‌افتد. هنر شنیدن، توجه را می‌سازد

بعد از نیازهای فیزیولوژیک و بیولوژیک، انسان نیاز به توجه دارد. نیاز دارد بود و نبود او برای کسانی فرق کند. اگر من فکر کنم بود و نبودم برای کسی فرق نمی‌کند بزرگترین ضربه روحی را به من می‌زند. توجه کردن معنای خاصی دارد. حداقل آن این است وقتی شما وارد جلسه‌ای می‌شوید من با زبان بدن نشان دهم که متوجه شدم شما وارد شدید. برای اینکه این توجه اعمال شود باید آماده شنیدن سخنان دیگری باشیم. هنر شنیدن اولین هنری است که توجه را می‌سازد. اگلیمان از اینکه کسی نمی‌شنود ما چه می‌گوییم و هیچ وقت نمی‌توانیم با کسی درد دل کنیم و آرزوهای خودمان را به او بگوییم آزرده می‌شویم. این نیاز مهمی است. عرفا می‌گویند پیامبر(ص) در شب معراج از خدا شنید که من گنج نهفته بودم، نیاز داشتم شناخته شوم، آدمیان را

آفریدم تا مرا بشناسند. انگار من خدا هم نمی خواهم گنجینه نهان باشم و می خواهم وارد آستانه آگاهی شما بشوم.

شنیدن به این معنا نیست که وقتی شما سخن می گوئی من ساکت باشم. شنیدن یعنی در سخن شما حضور قلب داشته باشم. این حضور قلب در ما نیست. وقتی من با کسی صحبت می کنم متوجه می شوم طرف مقابل یا در گذشته سیر می کند یا در آینده سیر می کند یا فکر می کند چه جوابی به ملکبان بدهم همه اینها یعنی حضور قلب نیست. از زبان بدن معلوم می شود چه کسی در فضای سخن من است و دارد گوش می دهد من چه می گویم. ما نیاز به شنیدن داریم. ما گمان می کنیم اینکه آدمیان نزد ما سخن می گویند برای این است که مشکلشان را رفع کنیم، ولی بعضی ها پیش شما می آیند و می دانند نمی توانند مشکلشان را رفع کنید ولی خود اینکه با شما سخن می گویند، بارشان را بر دوش شما می گذارند و احساس می کنند سبکبارتر از گذشته هستند، چون خودشان را به آستانه آگاهی دیگری رسانند.

هنر دیگر برای توجه، هنر فهم است. به صرف اینکه سخن شما به گوش من برسد به این معنا نیست سخن شما را فهم کردم. فهم کردن یعنی معانی جملات شما را از منظر خودتان بفهمم. هنر بعدی، هنر همدردی است یعنی نشان دهم سخنت را شنیدم، فهم هم کردم و تا جایی که بتوانم می کوشم با تو همدرد باشم. همدردی یعنی من هم خودم را به درد تو مبتلا می کنم.

کار سومی که خیریه ها باید انجام دهند این است که باید درد و رنج هایی که دیگران برای فرد ایجاد کردند را کاهش دهند و موجبات شادی و خوشی او را فراهم کنند. بعد از تامین نیازهای بیولوژیک و بعد از توجه نشان دادن، مرحله سوم این است که کاستن از موجبات درد و رنج و افزودن به موجبات لذت و شادی دیگری بپردازیم و موجبات آنها را افزایش دهیم. ما فقط می توانیم موجبات شادی و کاهش درد و رنج دیگران را فراهم کنیم ولی اینکه آنها به شادی و لذت برسند به درون خود آنها بازمی گردد.

کار چهارم این است آیا می شود موجبات لذت را به لذت تبدیل کرد یا نه. سه عامل که مانع لذت بردن انسان است عبارت است از باورهای شما، احساسات و عواطف شما، خواسته ها و اهداف شما. این سه چیز فرهنگ را تشکیل می دهند. فرهنگ هر فرد یعنی باورها، احساسات و خواسته ها. درون ما فقط این سه تا چیز وجود دارد. در بیرون گفتار، کردار و زبان بدن داریم. اینها سه جنبه بیرونی ماست که روی هم رفته رفتار ما را تشکیل می دهند. در درون هم سه ساحت داریم که ذهن را تشکیل می دهد: باور، احساسات، اهداف و خواسته ها. وقتی سر سفره از خوردن غذا لذت نمی برید به خاطر این سه عامل درونی است. اگر این سه ساحت درونی چنان که باید باشند باشند، ما لذت را به تمامه دریافت می کنیم.